هوالعلیم

اهمیت حج استحبابی از منظر روایات

سلسله دروس خارج فقه – حج نیابتی - جلسه ۱۵۶

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرّحمن الرّحيم

بنای ادعیهٔ صحیفهٔ سجادیه براساس مسائل توحید و ولایت و اجتماعی و اخلاقی

به‌طورکلی ادعیهٔ صحیفه سجادیه براساس مسائل توحیدی، ولایت، اجتماعی، اخلاقی بنا شده است. وقتی که انسان محتوای مفهوم این ادعیه را به‌دست می‌آورد، می‌تواند بر آن اساس، دعاهایی را هم طبق همان مبانی انتخاب کند؛ یعنی مسائل اعتقادی به‌خصوص ولایت و مسائل اخلاقی، ارتباط انسان با خدا، وضعیت و ارتباط انسان. شما اگر بخواهید فقرات دعای ابوحمزه ثمالی را بسط بدهید، می‌شود صحیفهٔ سجادیه.

در بحث جلسهٔ گذشته خدمت رفقا عرض شد که یک فقیه در مقام استنباط، در وهلهٔ اول بدون توجه به ارتکازات عرفیه در اخذ احکام، باید به خود روایت و مفهوم متبادر اوّلاً بلااوّل از ادلّه؛ آیات قرآن

یا روایات، مراجعه کند؛ زیرا چه‌بسا ممکن است ارتکازات عرفیه براساس تلقین و القاء غلط فضای عرفی و فضای فقهی حاکم بر جامعه استوار باشند.

مثلاً ما در بحث استطاعت ـ همان‌طوری‌که خدمتتان عرض کردیم ـ وقتی که این مطالب را مطرح کردیم، شما خودتان احساس می‌کردید که چقدر این مطالب ثقیل است و من خودم از چهره‌ها و از کیفیت توجه رفقا متوجّه این مسئله می‌شدم که مسئلۀ غریب و جدیدی در حال مطرح شدن است؛ درحالی‌که واقع همین است، البته نه‌اینکه واقع همین باشد؛ به رفقا هم گفته‌ام که من ترس و خوف دارم که اصل قضیه را بگویم، اصل قضیه را هم تا حالا نگفته‌ام! این مطالبی را هم که تابه‌حال گفته‌ایم، أدنیٰ‌المراتب برای تعلق حکم و تکلیف است والاّ مطلب بالاتر از این حرف‌هاست و حتی به‌جاهای خطرناک هم قضایا کشیده می‌شوند!

چه فضایی باید بر آن اذهان و حالت فهم فقهی افراد حاکم بشود تا اینکه بخواهند نسبت به استطاعت چنین مطلبی را مطرح کنند. اگر مطرح

نکنند که اگر شما تا شب آخر ماه رمضان مستطیع بودید، در شب آخر ـ چون شب اول شوال ایام تعلق تکلیف است ـ می‌توانید با بخشش مالتان به افراد و هدر دادن مال رفع استطاعت کنید، چنین فضایی در جامعه به وجود نمی‌آید و مردم هم چنین تصوری را نمی‌کنند.

وقتی که فقیهی بعد از نود سالگی با این‌همه بیاوبرو می‌گوید که من هنوز مستطیع نشده‌ام تا بخواهم به مکه بروم و این را یک افتخار برای خودش قلمداد می‌کند، بنابراین معلوم است که دیگر دیدگاه مردم نسبت به استطاعت چه دیدگاهی خواهد بود! یعنی آن فقیه چه دیدگاه و بصیرتی نسبت به این تکلیف مهم و حیاتیِ الهی دارد که بعد بخواهد این دیدگاه را به مردم منتقل کند! دیگر ببینید چه خواهد شد! گفت:

وقتی افرادی که متصدی این مبانی هستند، مطلب را این‌طور بیان می‌کنند، طبعاً مردم آن را به أدنیٰ مراتب تنزل می‌دهند و آن حقیقت و مفهوم واقعی از آن به‌دست نمی‌آید.

درحالی‌که خیلی راحت است و انسان می‌تواند با

توجه به اخبار و مطالبی که آمده‌اند و با توجه به سیر در تاریخ زمان ائمه علیهم السلام و آنچه که بر زبان ائمه آمده است، مطلب را به‌دست آورد. لذا روایاتی در این زمینه داریم مثلاً به یاد دارم که امام علیه السلام راجع‌به حج استحبابی به شخص می‌فرمایند که چرا عیالت را به حج نمی‌بری؟! می‌گوید: «من هنوز آن‌قدر استطاعت پیدا نکرده‌ام که بخواهم به حج بروم.» حضرت می‌فرمایند: «أطعمهم الخبز و الزیت؛[1] اگر بدنشان استطاعت و قدرت دارد، می‌توانی به غذای ساده اکتفا کنی.» در آن موقع هم

---

[1] الکافی، ج ۴، کتابُ الحَجِّ بابُ فَضلِ الحجِّ و العُمرةِ و ثوابِهما، ص ۲۵۶، ح ۱۶:

«عن عذافر قال قال ابوعبدالله علیه السلام: "ما یمنَعُکَ مِن الحَجِّ فی کلِّ سنةٍ؟!" قُلتُ: جُعِلتُ فداکَ العیالُ. قال فقال: "إذا مِتَّ فَمَن لِعیالکَ أَطعِمْ عیالکَ الْخَلَّ و الزّیتَ و حُجَّ بهم کُلَّ سنةٍ".»

تهذیب الأحکام، ج ۵، کتابُ الحَجِّ، باب ۲۶، ص ۴۴۲، ح ۱۸۳:

«عن عیسی بن أبی منصورٍ قال قالَ لی جعفرُ بن محمَّدٍ علیه السلام: "یا عیسی إن اِستَطَعتَ أن تأکُلَ الخبزَ و الملحَ و تَحُجَّ فی کُلِّ سَنَةٍ فَافْعَلْ".»

افراد مسافرت می‌کردند، چیزهایی از این‌طرف و آن‌طرف با خودشان می‌بردند؛ غذاهایی که می‌بردند همان غذاهای آن زمان بود. مثلاً ماست را خشک می‌کردند با نان خشک و کشمش و نعنا و امثال‌ذلک می‌بردند ـ اگر فصل گرما هم بود که چه‌بهتر! ـ و حجشان را انجام می‌دادند.

الآن هم ما می‌بینیم در خیلی از موارد، افراد به همین کیفیت سفر می‌کنند و با همین وضعیت می‌روند. هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آید و خیلی هم صحیح و سالم‌تر از سایر افراد می‌توانند سفر کنند.

بنده خودم وقتی جایی سفر می‌رفتم، دیدم کاروانی است ـ اکثر کاروان برای یزد بودند ـ وقتی که پیاده شدند همین‌طور هر کدامشان رفتند کنار درخت و سبزه‌ای نشستند و نان خشک را درآورده بودند و با ماست و آب در ظرفی ریخته بودند. زن و شوهر تازه‌جوان، حدود شصت، هفتاد هشتادساله بودند! اینها داشتند با چه کیفی می‌خوردند و ما به آنها حسرت می‌خوردیم! آنها خیلی ماشاءالله قبراق و خوب بودند و مشکلی هم نداشتند. سابقاً از این کارها می‌کردند و با خودشان از این غذاها می‌آوردند

حتی گوشت و این چیزها آماده می‌کردند.

امام هم می‌فرماید که اگر می‌توانند، نان و روغن زیتون به آنها بده. قبلاً برای آنها یک نوع غذا بود؛ خیلی هم سالم بود. معنای کلام حضرت این نیست که غیر از این به آنها نده بلکه می‌فرمایند که حتی می‌توانید غذایتان را نان و روغن قرار دهید. حالا در همین سطح، حتماً که نباید پلو و چلوخورشت کذا بیاورند، در همین حدود هم می‌شود انجام شود. این یک مطلب.

یا مثلاً شما این مطلب را درنظر بگیرید که امام علیه السلام دربارهٔ حج استحبابی این مطلب را می‌فرمایند، این نکته خیلی دقیق است، من در همان زمان هم به این نکته اشاره کردم.

یا راجع به این قضیه که امام علیه السلام می‌فرماید: «ما لَک لا تَحُجُّ؟! استَقرِض و حُجَّ؛[1] چرا قرض نمی‌کنی؟! چرا حج انجام نمی‌دهی؟! برو قرض بگیر و حج خود را انجام بده.»

یا در روایت موسی بن بکر واسطی ـ که آن را

---

[1] تهذیب الاحکام، ج ۵، کتاب الحج، باب ۲۶، ح ۱۸۰.

قبلاً خوانده‌ایم ـ که از امام موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال می‌کند:

عن موسی بن بکرٍ الواسِطی قال: سألتُ أباالحسن علیه السلام عن الرّجُل یستَقرِضُ و یحُجُّ. فقال: «إن کان خَلفَ ظَهره مالٌ إن حَدَثَ به حدثٌ أُدّی عنهُ فلا بأسَ.»

یا در روایت دیگری که حتی بالاتر از روایت قبل است از یعقوب بن شعیب:

قال سألتُ أباعبدالله علیه السلام عن رجلٍ یحُجُّ بدَینٍ و قد حَجَّ حَجَّةَ الإسلامِ قال: «نعم إنّ اللهَ سَیَقضی عنه إن شاء اللهُ.»

یعنی حج او حج مستحب است. امام می‌فرمایند: «نعم، إنّ اللهَ سَیَقضی عنه إن شاء اللهُ.» یعنی حتی در مورد حج استحبابی حضرت امر به استقراض می‌کنند. توجه می‌فرمایید؟!

این مسئله‌ای است که حضرت نسبت به این حج که به‌عنوان حج استقراضی است، تأکید دارند. یعنی یک فقیه وقتی که این روایات را در کنار هم قرار می‌دهد آیا نمی‌گوید که در جایی که قرض گرفتن یک تحمیل ذمّه‌ای است که انسان آن ذمّه را برعهده

می‌گیرد و انسان حتّی‌الامکان باید بدون چنین تحمل ذمّه‌ای کارهایش را انجام بدهد؟! آدم سالم که قرض نمی‌کند تا مرتباً فحش مردم را بشنود یا اینکه بگویند: «آی نداد و آی نداد و آی نداد!» این کار را که نمی‌کند. یک وقت ضرورتی پیش می‌آید مثلاً می‌خواهد به بیمارستان برود، پول ندارد یا وضعیتش خطیر است، قرض می‌کند، بدون دلیل که قرض نمی‌کند. قرض کردن و استدانه چیز مطلوبی نیست که انسان بخواهد همین‌طور انجام دهد ولی ما در اینجا می‌بینیم که امام راجع به حج استحبابی می‌فرمایند که اگر شما جایی را سراغ دارید، چرا قرض نمی‌کنید؟! یعنی حضرت با وجود این مطلب که خود استدانه موجب تحمل مَشاق است و ذمّه‌ای را بر گردن تحمیل می‌کند، می‌فرماید که این کار را انجام بده، چه مطلبی در آن نهفته است؟! آیا امام درحالی‌که در مورد حج استحبابی این‌طور می‌فرماید، در مورد حج واجب چنین مطلبی را نمی‌فرماید؟! حالا اگر ما فرض کنیم که روایات هم اصلاً مطلق هستند، درحالی‌که بعضی از روایات در

مورد حج واجب هستند نه در مورد حج استحبابی.

چرا باید یک فقیه به خودش اجازه دهد که بگوید: «در مورد حج استحبابی حکم این‌گونه است ولی در مورد حج واجب نیست». یعنی واقعاً متوجه نمی‌شوم و نمی‌توانم این مسئله را درک کنم که امام تحمل این دین را نسبت به یک امر استحبابی تأکید کند، آن‌وقت نسبت به امر واجب بفرماید که باید صبر کنی تا هروقت که مستطیع شدی به حج بروی؛ هروقت که آسمان شکافت و کوزه‌ای از آنجا آمد و شکست و در آن سکه‌های طلا پیدا شد، آن موقع بعد اللتیا و التی، یک استخاره هم بگیر و اگر خوب ـ شش‌تا ـ آمد؛ بدون زحمت با هواپیمای فِرْست کلاس مشرف شوی و زمین خدا را...!

امام علیه السلام چنین مطلبی را بیان نمی‌کند، مسلّم این است که مسئلهٔ حج مسئله‌ای است که قطعاً در مورد وجوب و تکلیف، به‌نحو آکَد و اشدّ است. این مطلبی است که انسان صرف‌نظر از روایاتی که در آنها اطلاق وجود دارد، آن را استنباط می‌کند.

یك مطلب دیگر در اینجا هست که خیلی مطلب دقیقی است که اصلاً بین حجّ واجب و مستحب چه

فرقی است؟! من یك‌وقت از مرحوم آقا ـ رضوان اللَه تعالیٰ علیه ـ راجع به شرایط نماز مستحب و نماز واجب که شامل وضو، استقبال، حضور قلب و رعایت امثال‌ذلك است سؤال کردم. ایشان فرمودند: «مگر شما در نماز واجب غیر از همان حالی که در نماز مستحب نسبت به توجه به پروردگار دارید، چیز دیگری را هم مدّنظر قرار می‌دهید؟!» یعنی اگر در نماز واجب استقبال داریم، در نماز مستحب هم استقبال داریم. بله! اگر انسان در شرایطی باشد که نتواند رعایت استقبال کند، می‌گویند که رخصةً می‌تواند درحال حرکت هم بخواند و مقداری مسئله راحت‌تر است اما آیا در نماز واجب باید حضور قلب به‌نحو اَتَمّ باشد ولی در نماز استحباب نباشد؟! آیا در نماز واجب طهارت از حدث و خبث لازم است ولی در نماز استحباب لازم نیست؟! آیا آن توجهی که در نماز واجب است، در نماز استحباب ساقط می‌شود؟! اصلاً این‌طور نیست.

وقتی که می‌گویند: «نماز بخوان»؛ یعنی حرکت به‌سوی خدا و آن توجه به‌سوی خدا را انجام بده.

حالا فرض کنید که خدای متعال در یک مورد تأکید کرده است اما در یک مورد تأکید نکرده است؛ اما هردو از یک جنس هستند، هردو از یک مقوله و یک توجه هستند، هردو از یک وتیره و یک حقیقت نوعیه هستند.

آیا در روزۀ مستحبی می‌توانید افطار کنید؟! حالا فرض کنید که روزۀ مستحبی می‌گیرید؛ چون روزۀ شما مستحب است، بگویید که حالا یک جرعه آب هم می‌خوریم! روزه باطل می‌شود، فرقی بین وجوب روزۀ واجب و مستحب نیست، هردو یکی است. آیا می‌توانید بگویید که روزۀ مستحبی را چون مستحب است از ظهر می‌گیرم؟! یعنی چون‌که مستحب است از طلوع فجر نمی‌گیریم بلکه صبح تا ظهرش را می‌خوریم و از ظهر شروع به روزه گرفتن می‌کنیم! این روزه باطل است. همان شرایطی که در روزۀ واجب وجود دارند، در روزۀ مستحب هم وجود دارند، مبطلات صوم واجب با صوم مستحب فرق ندارند.

فرق حجّ واجب با مستحب

شما به من بگویید که حجّ مستحبی با حج واجب

چه فرقی دارد؟! جز اینکه در اولی تکلیف و الزام است ولی در دومی نیست؛ لبیک یکی است، احرام یکی است، مبطلات احرام یکی است، مستحبات احرام یکی است، توجه یکی است، اجزاء یکی است، همه یکی است، تفاوتی نمی‌کند، فقط نیّت متفاوت است که در یکی الزام است و در دیگری استحباب.

فرق امور استحبابیه با عبادات تکلیفیه و الزامیه

چه تفاوتی بین امور استحبابیه و عبادات تکلیفیه و الزامیه است؟! هیچ! توجه کردید؟! خیلی مسئلهٔ مهمی است؛ یعنی یکی از نکات کلیدی اجتهاد و استنباط است.

حالا وقتی که امام علیه السلام می‌فرمایند: «استَقرِض و حِجّ؛ قرض بگیر و حج انجام بده»، حضرت می‌خواهند چه چیزی را در اینجا برسانند؟! می‌خواهند بفرمایند که در حج مسئله‌ای است، فایده و نتیجه‌ای است که بدون تحصیل و حضور در این مشاهد مشرفه و در این مشاعر و اِتیان به این اجزاء و تکالیف، حاصل نمی‌شود، حالا چه واجب باشد یا مستحب، هردو یکی است یعنی هیچ فرقی بین حجّ

واجب و مستحب نداریم تا بگوییم که در حج واجب، آن ظهور تجلی خدا خیلی قوی است اما در حج استحبابی، آن ظهور و تجلی انوار جمالیه و جلالیه کمتر است. اگر شما در حج واجب حضور قلب، صفای خاطر، صدق نیّت، عزم، جد و اهتمام نداشتید نصیبی نمی‌برید گرچه واجب است و اگر در حج استحبابی آن صفای نیّت، صدق، خلوص، اهتمام، عزم، حمیت و حرکت به‌سوی [خدا] به‌نحو اتم باشد، صد برابر حج واجب نصیب می‌برید.

مسئله فقط مسئلۀ تکلیف است؛ یعنی خدا در اینجا نمی‌فرماید که أیها الناس من دو نوع حج دارم؛ یك حج واجب که شرایط، احکام و مسائل جدا دارد، یك حج مستحب که شرایط و مبطلاتش فرق دارد؛ مبطلات احرامش متفاوت است، ملزمات به احرام متفاوت است. این‌طور نیست! سعی صفا و مروه در حج مستحب هفت شوط است؛ در واجب هم هفت شوط است، طواف در هردو هفت شوط است. وقوف به عرفات، مشعر، منیٰ، رمی، همه یك مسئله و یك حقیقت است، یك واحد است.

همهٔ آنها به نیّت انسان بستگی دارد، هرچه نیّت انسان خالص‌تر باشد، نصیبش بیشتر است. اگر نیّت انسان خالص نباشد ولو حج واجب باشد، ابداً نصیبی نمی‌برد! اگر نیّتش ریا باشد اگر نیّتش فقط رفع تکلیف باشد اگر نیّتش فقط این باشد که حج را هم انجام دهیم که خدا روز قیامت ما را عذاب نکند، در همین حد بهره می‌برد. اما اگر نیّتش حرکت إلی الله و إلی الرسول باشد ﴿وَمَن يَخۡرُجۡ مِنۢ بَيۡتِهِۦ مُهَاجِرًا إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ﴾[1] و بخواهد به آن واقعیت حرکت کند ولو حج مستحب باشد، خیلی چیزها نصیبش می‌شود. به‌خاطر همین است که امام علیه‌السلام می‌فرماید: «استَقرِض و حِجّ» به‌خاطر این نیست که مستحب است، اصلاً امام به استحباب و وجوب در اینجا کاری ندارد، امام به اصل مطلب کار دارد، توجه کردید؟! این نکتهٔ بسیار دقیق و ظریفی است که در خیلی از موارد انسان می‌تواند این مسئله را در اینجا لحاظ کند.

---

[1] سوره نساء (۴) آیه ۱۰۰.

شما وقتی که این مطلب را درنظر بگیرید، دیگر قضیهٔ استطاعت در اینجا چه می‌شود؟! وقتی که پای شما بشکند و بخواهید به بیمارستان بروید مگر دو میلیون قرض نمی‌کنید؟! آیا همین‌طور می‌مانید و می‌گویید که پایم شکسته باشد، اشکالی ندارد؟! نه آقا! وقتی کسی هست؛ دوست یا رفیقی هست به او می‌گویید که دو میلیون بده تا به بیمارستان بروم و پایم را [عمل] کنم.

امام می‌فرماید که این حج کمتر از شکستن پا نیست که برای یک پا دو میلیون قرض می‌کنی ولی موقع حج که می‌شود همین‌طور می‌گویی که صبر کنیم، ببینیم چه می‌شود! یا شانس و تقدیر یا قسمت! این مسئله است ولی اگر انسان بخواهد این مطلب را به‌نحو خیلی وسیع افشا و باز کند، ممکن است خیلی‌ها سوءاستفاده کنند؛ بالأخره افراد مختلف هستند، اهتمام افراد مختلف است. مثلاً شخصی قرض می‌گیرد و بیخ گوشش می‌اندازد و می‌گوید که برو دنبال کارت، اصلاً از چه کسی گرفتی و به چه کسی دادی! حضرت به این دلیل به او می‌فرمایند که اگر تو می‌دانی [کسی هست تا قرض بگیری]، قرض

کن. شاید شخصی بوده است که از همین افراد مثل خودمان بوده است! حضرت خواستند که مردم را بدبخت نکند و نگوید که آقا ده میلیون بده، یک میلیون آن را برگرداند و نه میلیون آن را بالا بکشد و بگوید: «خداحافظ شما! إن‌شاءالله خدا می‌رساند! خلاصه ما را طلبیدند! بی‌جهت که نطلبیدند!» تو را که نطلبیدند، بقیه را طلبیدند، آدم‌های درست‌وحسابی را می‌طلبند، تو را نمی‌طلبند.

اما آنجایی که حضرت می‌فرماید که به آن شخص بگو تا به تو قرض دهد، معلوم است آدم درست‌وحسابی بوده است، فردی بوده است که اهتمام داشته است و حساب و کتاب سرش می‌شده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند که افراد را به اداء امانت بسنجید که در ادای امانت چقدر تعهد و التزام می‌پذیرند؛[1] همین‌طور بی‌حساب حرف زدن

---

[1] الکافی، ج ۲، کتاب الإیمان و الکفر بابُ الصِّدقِ و أَداءِ اَلأَمانَةِ، ص ۱۰۵، ح ۱۲:
«قالَ أبوعبدالله علیه السلام: "لا تَنظُروا إلی طولِ رُکوعِ الرَّجُلِ و سُجودِهِ، فَإنَّ ذٰلِک شیءٌ اعتادَهُ، فَلَو تَرکَهُ استَوحَشَ لذلک؛ و لکن انظُروا إلی صدق حدیثِهِ و أداءِ أمانتِهِ."»

نیست! که همین‌طور آدم هرچه میِ‌خواهد بگوید و فقط خوب صحبت کند، به این چیزها نیست!

انسان در اینجا متوجه می‌شود که اصلاً به‌طورکلی مسئلهٔ استطاعت از مفهوم عرفی و اجتماعی خود خارج می‌شود و همان مفهوم ابتدایی، ساذج و خالص خودش را می‌گیرد؛ مفهومی بدون توجه به فضای حاکم و تحمیلی و تلقین فقهی که از طرف افراد القاء می‌شود. این تتمه‌ای بود که در اینجا مانده بود چون رفقا سؤال کردند، خواستم توضیح بدهم.

بنده یک مثال راجع به مسئلهٔ صلاة بیان کردم که در قضیهٔ صلاة صحبت و اشکال شد، گفتم که دوباره راجع به این مسئله توضیحی بیان کنم. راجع به صلاة در آیه آمده است: ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا﴾[1] اقامهٔ صلاة برای دُلوک شمس چیست؟ نماز ظهر و عصر است، لذا

---

[1] سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۸. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۱۳:
«بر پای بدار نماز را از وقت زوال خورشید (ظهر) تا وقتی که سیاهی شب جهان را فرا گیرد (نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء)»

حضرت می‌فرماید که «صلاة الظهر و العصر».[1] آنچه که متفاهم از فهم صلاة ظهر است، این است که صلاة ظهر یک وقت مختص دارد، صلاة عصر یک وقت مختص دارد و اگر هر کدام از این دو صلاة در وقت مختص دیگری انجام بگیرند باطل است، مقتضای قاعده همین است چون نمی‌شود که هردو صلاة را باهم در یک وقت انجام داد، امکان ندارد. گفته‌اند: «به‌نحو وقت متوسط عرفی که مثلاً همان یک دقیقه برای هر رکعت درنظر گرفته شود، این وقت مختص به صلاة ظهر است.» راجع به صلاة عصر هم وقت مختص همان چهار رکعت مانده به استتار شمس است. لذا اگر شخصی به‌جای صلاة ظهر به‌اشتباه، نماز عصر بخواند، چون خیال می‌کرده که نماز ظهر را خوانده است، الآن نماز عصرش در وقت اختصاصی نماز ظهر انجام گرفته است، نمازش باطل

---

[1] مستدرک الوسائل، ج ۳، أبواب المواقیت، بابُ أنّه إذا زالَتِ الشمسُ فقد دَخل وقتُ الظهرِ و العصرِ و یَمتَدُّ إلی غُروبِ الشمسِ و ...، ص ۱۰۵، ح ۶: «عن زُرارةَ قالَ: سَألتُ أباعبدالله علیه‌السلام عن هذه الآیةِ: ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ﴾ ـ إلی أن قالَ ـ قالَ علیه‌السلام: "و إذا زالتِ الشمسُ فقد دَخل وقتُ الصلاتَینِ" الخبرَ»

است. یا اینکه شخصی نماز ظهر و عصر را نخوانده است مثلاً یک‌مرتبه از خواب بیدار می‌شود، می‌بیند که چهار رکعت بیشتر تا استتار شمس باقی نمانده است اگر بخواهد نماز ظهر را بخواند باطل است چون در وقت اختصاصی نماز عصر است فقهاء هم بر این مسئله فتوا داده‌اند.

حالا بگذریم از اینکه نسبت به این مسئله هم مباحث دیگری در اینجا مطرح می‌شود، مثلاً اگر کسی سه رکعت از نماز ظهر خودش را قبل‌الوقت بخواند؛ یعنی قبل از دلوک شمس سه رکعت بخواند و یک رکعتش در وقت واقع شود، ادلّهٔ «من أَدرک رکعةً من الصّلاة فقد أَدرک الصّلاة»[1] در اینجا شامل حال او خواهد شد چون یک رکعت از آن صلاة در این وقت انجام شده است.

در اینجا بنده تأملی دارم و آن این است که «مَن أَدرک رکعةً مِن الصّلاة فقد أَدرک الصّلاة» مربوط به ظرف تکلیف می‌شود، نه قبل از تعلق تکلیف؛ یعنی اگر شخصی در ظرف تعلق تکلیف یک رکعت را

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۴، ابواب المواقیت، باب ۳۰، ص ۲۱۸، ح ۴.

اتیان کند «فقد أدرکها» مثلاً می‌خواهد نماز عصر را بخواند اما یک‌دفعه می‌بیند خورشید در حال غروب کردن است؛ تا وضو می‌گیرد و یک رکعت می‌خواند خورشید غروب می‌کند، این قضیه در اینجا هست که چون «مَن أَدرک رکعةً» در ظرف تعلق تکلیف است اما در ظرف عدم تعلق تکلیف مثلاً کسی که قبل از زوال تکبیر ببندد، هنوز تکلیف تعلق نگرفته است که تکبیر ببندد پس تکبیر او در زمانی است که امر نیامده است مثل اینکه یک زن ذات عذر، سه دقیقه مانده [تا پاک شدن] می‌گوید: «حالا ما نماز را می‌خوانیم» به خیال اینکه مثلاً یک دقیقه بعدش طاهر است. بعد که غسل می‌کند [و نماز] می‌خواند معلوم می‌شود که قبل از اینکه طهارت را پیدا کند هنوز در عذر بوده است، این نمازش در عذر است، نماز در عذر باطل است.

کسی که صلاة را برای تکبیر شروع می‌کند، تکبیرش هنوز به او تعلق نگرفته است مثل اینکه کسی ساعت ده، نماز ظهر را بخواند! باطل است. یعنی تکبیری که از ابتدا برای عقد احرام به صلاة

بسته می‌شود، از ابتدا این عقد باطل است چون هنوز تعلق تکلیف در اینجا نیامده است.

پس روایات «من أَدرک رکعةً» مربوط به شخصی است که تکلیف برای او مستقر شده است اما او برای اتیان اربع رکعات فرصت ندارد، فقط برای یک رکعت فرصت دارد، لذا می‌گویند که اشکال ندارد؛ چون یک رکعتش در وقت است، باعث می‌شود که کل این صلاة صحیح باشد. روایات مربوط و ناظر به اینجا است. بنابراین هیچ ارتباطی به این مطلب ندارد.

مسئله‌ای در اینجا هست که مورد غفلت قرار گرفته است و به‌طورکلی با توجه به تفسیر مختلف که از این قضیه ارائه می‌شود اصلاً اصل مسئله و فتوا تغییر می‌کند؛ یک وقت شارع می‌گوید: ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ﴾ شارع در اول وقت حکم به صلاة ظهر را می‌آورد؛ صلاة ظهر در اینجا تشریع می‌شود، لذا اگر شخصی به‌اشتباه صلاة عصر را در وقت صلاة ظهر بخواند، باطل است چون هنوز صلاة عصر تشریع نشده است، هنوز وقت صلاة عصر نیامده است.

﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ﴾ یعنی أقم صلاة الظهر لدلوك و بعد از اقامۀ صلاة ظهر، أقم صلاة العصر بعد صلاة الظهر، پس در این فرض، امر ابتدایی به صلاة ظهر تعلق گرفته است چون نمی‌شود صلاة ظهر و عصر را باهم خواند. شرط صلاة عصر تأخّر از صلاة ظهر است، تقارن نیست؛ تقارن مستحیل است، قبلیت آن هم مستحیل است.

شرطیت صحّت صلاة عصر

بنابراین شرطیت صحّت صلاة عصر به تأخّر صلاة عصر از صلاة ظهر است پس ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ﴾ به صلاة ظهر و عصر تعلق می‌گیرد یا فقط به صلاة ظهر؟! به صلاة ظهر چون ابتدا باید فقط صلاة ظهر را بخواند بعد صلاة عصر را بخواند.

به این دلیل است که فقهاء گفته‌اند: «اگر کسی در وقت اختصاصی صلاة ظهر، ـ که همان اربع دقائق باشد ـ صلاة عصر را بخواند، نماز عصرش باطل است.» نماز ظهر را که نخوانده است، به‌اشتباه نماز عصر را خوانده است، هردو باطل است؛ در واقع آن

را که نخوانده و این را هم که به‌جای آن خوانده است.

همین‌طور نسبت به آخر وقت هم مطلب همین‌طور است؛ وقتی که شخصی از خواب بیدار می‌شود درحالی‌که نماز ظهر و عصر را نخوانده است و فقط برای اربع رکعات فرصت دارد، در اینجا باید نماز ظهر را بخواند یا عصر را؟ باید عصر را بخواند؛ چون وقت اختصاصی است. وقت نماز ظهر گذشت و قضا شد، حالا اگر به‌اشتباه نماز ظهر را خواند، باطل است چون نماز ظهر را در وقت اختصاصی نماز عصر خوانده است.

به نظر بنده در این مطلب اشکال است؛ وقتی شارع می‌گوید: ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ منظورش این نیست که من ابتدا نماز ظهر را برای تو واجب کرده‌ام بعد نماز عصر را متأخّراً از صلاة ظهر واجب کرده‌ام بلکه اصل هردو نماز را به امر واحد تشریع می‌کند، می‌گوید که نماز ظهر و عصر از الآن برای تو واجب شد ولی شرط صحّت نماز عصر این است که این نماز را بعد از نماز ظهر بخوانی و این خیلی تفاوت می‌کند با اینکه بگوییم: «از اول تشریع به وجوب

صلاة ظهر تعلق گرفته است». یک وقت شارع می‌گوید که من از ابتدا صلاة ظهر را تشریع کرده‌ام، اصلاً خبری از نماز عصر نیست، ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ﴾ یعنی صلاةالظهر، اصلاً چه کسی گفته که صلاة عصر است؟! صلاة عصر را از روایات، سنت، سیره و امثال‌ذلک به‌دست می‌آوریم!

در بسیاری از روایات در مورد ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ﴾ داریم که صلاة ظهر است، توجه می‌فرمایید؟! وقتی که می‌فرماید: ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ بنابراین صلاة ظهر در اول دلوک شمس تشریع می‌شود و دیگر صلاة عصر تشریع نشده است، این صلاة ظهر وقت اختصاصی می‌شود سپس شارع جدا می‌گوید که بعد از گذشت اربع یا خمس دقائق از وقت دلوک شمس، وقت وجوب صلاة عصر است ولی صلاة ظهر با عصر، هر دوتا ﴿إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ﴾ امتداد پیدا می‌کنند، وقت مضیّق نیست، وقت اختصاصی است.

عرض بنده این است که شارع نمی‌گوید: أقم صلاة الظهر بلکه می‌گوید که نماز را من در اول دلوك

شمس برای شما تشریع کرده‌ام، چه نمازی؟! هردو نماز را تشریع کرده‌ام.

تلمیذ: خود دلوک قرینه بر این است که نماز ظهر مراد است.

استاد: چرا؟

تلمیذ: ﴿لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ﴾ داریم.

استاد: باشد! ﴿لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ﴾ یعنی از اول زوال، شارع می‌گوید که من دو نماز را از اول زوال واجب کرده‌ام؛ یکی نماز ظهر است، یکی نماز عصر ولی نماز عصر را در اینجا متأخّر از نماز ظهر قرار داده‌ام، این چه اشکالی دارد؟! مثل اینکه دکتر به شما می‌گوید که باید این دوتا دارو را در یک زمان بخورید ولی اول این شربت را بخورید بعد قرص را، این‌طور تأثیر بیشتری دارد؛ اما این‌طور نیست که اول شربت را بخورید و قرص را برای یک ساعت بعد بگذارید. اگر شما الآن قرص را هم بخورید اشکال ندارد اما بهتر است برای تأثیر بیشتر، اول شربت و بعد قرص را بخورید، هردو را باهم رأس ساعت دوازده باید بخورید، این چه ایرادی دارد؟!

تلمیذ: خود همین آیه حکایت از این می‌کند که

در همان زمانی که شمس زوال پیدا می‌کند، فقط می‌شود نماز ظهر را خواند، نه تشریعاً و نه تکویناً نمی‌تواند غیر از آن را بخواند.

استاد: نه، ببینید شارع چه گفته است. بله! اینکه می‌شود نماز ظهر را خواند مسئله‌ای وجودی و عقلی است. مثلاً وقتی که شارع در نماز ظهر امر به اربع رکعات می‌کند، امر به اربع رکعات، رکعةً بعدَ رکعةً بعدَ رکعةً می‌کند، شما نمی‌توانید رکعت چهارم را بخوانید قبل از اینکه رکعت اول را خوانده باشید پس امر شارع ابتدا به رکعت اول تعلق گرفته است یا نه؟!

نه، شما از نظر وجودی قدرت ندارید که رکعت دوم را ـ یکشنبه را بر شنبه ـ جلو بیندازید. شنبه اول است، یکشنبه دوم است، دوشنبه سوم و سه‌شنبه چهارم است. به این می‌گویند: «مقدمۀ وجودیه»؛ این مقدمۀ عقلیه است، کاری به شرع ندارد. شارع می‌گوید که من چهار رکعت نماز را بر تو واجب کرده‌ام، اول رکعت چهارم را بخوان؛ اول رکعت سوم را بخوان! به من مربوط نیست! این نماز که من بر تو واجب کرده‌ام

رکعت اول، دوم، سوم و چهارم دارد اگر می‌توانی همهٔ اینها را در یك ثانیه بخوانی؛ یعنی چنین قدرتی داری که بسط‌الزمان پیدا کنی، این وارد قضیهٔ دیگری خواهد شد.

طریقهٔ ختم قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام در یک لحظه

مثل اینکه می‌گویند که وقتی امیرالمؤمنین پای خود را که از یک طرف به سمت دیگری می‌گذاشت، یک ختم قرآن می‌کرد![1] حالا یک شخص چطور می‌تواند در یک لحظه ختم قرآن کند؟! اگر این زبان به سرعت موشک هم بچرخد، سورهٔ بقره را هم نمی‌تواند تمام کند چه برسد به آل عمران و انعام و نساء و بقیه.

بالأخره این ختم قرآنی که حضرت می‌خواند، می‌خواند یا نمی‌خواند؟! در همان حالی که می‌خواست بخواند، یك اشراف دفعی با خروج از زمان و احاطهٔ بر همهٔ مفاهیم در لحظهٔ واحد و استیعاب آنها در نفس، ـ چون وقتی که اشراف پیدا می‌کند، حالا می‌خواهد آن

---

[1] جهت اطلاع بیشتر به روح مجرد، ص ۵۸۲ ـ ۵۸۴ رجوع شود.

معانی را در نفس بیاورد ـ در مادون زمان قرار می گیرد.

ما اگر بخواهیم این کار را انجام دهیم باید کتاب را باز کنیم و بگوییم: ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾[1] تا ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾[2] ﴿الٓمٓ* ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ﴾[3] تا بقیۀ آیات!

بنابراین شارع به شما نگفته است که اگر می‌خواهید قرآن بخوانید و ثوابش را به روح رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم اهدا کنید، باید به ترتیب در زمان، از اول سورۀ حمد را شروع کنید، پنج دقیقه که گذشت، سورۀ بقره، یك ساعت که گذشت سورۀ آل عمران و هَلُمَّ جراً تا آخر. شارع می‌گوید که من از تو یك ختم قرآن می‌خواهم، حالا اگر می‌توانی دفعةً واحدة ختم کن اگر نمی‌توانی در دو ساعت انجام بده، من کاری به این ندارم، می‌توانی یك ختم قرآن را در یك دقیقه انجام بدهی، می‌توانی این ختم قرآن را در یك لحظه انجام

---

[1] سوره حمد (۱) آیه ۱ و ۲.

[2] سوره حمد (۱) آیه ۷.

[3] سوره بقره (۲) آیه ۱ و ۲.

بدهی!

تلمیذ: پس نماز عصر باید در خود زمان نماز ظهر واجب باشد.

استاد: حالا کم‌کم! به حکم اللهم بیر بیر تأمل بفرمایید! توجه کردید؟! شارع می‌گوید که من از تو ختم قرآن می‌خواهم، دیگر خودت می‌دانی، یک وقت زبان شخصی تند می‌گردد، یک وقت زبان شخصی کُند می‌گردد، آن کسی که زبانش کُند می‌گردد بیچاره ....

یکی از این رفقا بود که بیچاره خیلی سواد هم نداشت، یک آدم عادی معمولی بود که فارسی را به‌زور حرف می‌زد، حالا می‌خواست قرآن بخواند، ببینید چه بر سرش می‌آمد؟! او دستور داشت که شب‌ها سورهٔ واقعه را بخواند؛ مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ به ایشان فرموده بودند که شب‌ها در نمازت سورهٔ واقعه را بخوان؛ به سورهٔ واقعه گفته بودند: «وَقَعِة»، این بدبخت خیال کرد که ایشان می‌گویند: «بقره!» سورهٔ وقعة را بقره شنیده بود! من دیدم در دو رکعت نمازش مرتباً سورهٔ بقره را می‌خواند! خواندن بقره برای ما دو ساعت طول

می‌کشد، این بدبخت سه ساعت! یک شب به او گفتم: فلانی چرا بقره را می‌خوانی؟! گفت: «من دستور دارم»، گفتم: والله من با چهل سال سن ندیدم که پدرم به کسی دستور سورهٔ بقره بدهد، گفتم: راست می‌گویی؟! گفت: «بله». با خودم گفتم که بروم تا ببینم که قضیه چیست! گفتم: چند وقت است که می‌خوانی؟! گفت: «من سه ماه است که می‌خوانم!» گفتم: بدبخت! زودتر می‌آمدی به من می‌گفتی تا برای تو راه حلی پیدا کنم! خلاصه مشرف شدیم و گفتیم: آقاجان شما به کسی گفته‌اید که سورهٔ بقره را بخواند؟! گفتند: «نه‌خیر! چه کسی؟!» گفتم: فلانی. گفتند: «نه، من چنین حرفی نزده‌ام.» گفتم که او می‌گوید: «آقا به من گفته‌اند در نافلهٔ نماز عشاء، سورهٔ بقره را بخوان!» آقا خندیدند! من دیدم که دستشان را گرفتند [و خندیدند]، گفتند که من می‌گفتم که سورهٔ وقعه را بخوان! حالا ما قرآن را تند می‌خوانیم، او اصلاً قرآن هم بلد نبود، دیگر چه به سرش آمد! البته خوب بود، برای سلوکش خیلی خوب بود! لازم داشت! گفت که سه ماه است

که می‌خوانم! به من گفتند که برو و به او بگو که من سورهٔ وقعه را گفته‌ام حالا سه ماه سورهٔ بقره را می‌خواند! لابد بیچاره بقره را حفظ شد! سه ماه، هر شب چه به سرش آمد!

حالا شارع وقتی که در اینجا می‌گوید: ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ﴾، نماز ظهر و عصر به تو واجب شده است، وقتی که شارع می‌گوید: ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ﴾ مشخص است که من از نقطه‌نظر وجودی و از نقطه‌نظر تشخّص وجودی و تعیّن وجودی آن، امکان ندارد که هردو را باهم بخوانم. شارع می‌گوید که من این دو نماز را از تو می‌خواهم ولی شرط برای صحّت صلاة عصر این است که بعد از صلاة ظهر باشد.

إن‌شاءالله بقیهٔ بحث را جلسهٔ بعد ادامه می‌دهیم.

تلمیذ: ببخشید این مطلبی را که دربارهٔ وجوب و مستحب فرمودید که اجزاء و شرایطش دقیقاً یکی است ولی می‌شود از حدیث قرب نوافل و فرائض استفاده کرد که صرف اینکه این نیّت واجب می‌شود، یک برندگی، بُرش و جهت بیشتری در قرب فرد ایجاد می‌کند.

استاد: اینها برای افراد ابتدایی و مبتدی و امثال‌ذلک است ولی برای آنهایی که فقط توجه به ذات برای آنها در این عبادات مطرح است، چنین چیزی مطرح نیست، هردو یکی است، تفاوتی نمی‌کند. بله! این مطلب برای افراد ابتدایی، باید همراه یک عزم و ارادهٔ بیشتری باشد.

تلمیذ: آن کسی که در مراتب عالی است بالأخره در انتخاب مستحب خودش نقشی دارد به‌واسطهٔ اینکه خودش یک نقشی دارد، نمی‌شود گفت کمتر می‌شود.

استاد: نه، ببینید، این شخصی که در حال خواندن نماز مستحب است، این‌طور نیست که به‌عنوان اینکه این نماز واجب است به آن بپردازد.

لزوم اتیان عمل واجب و مستحب علی‌السویه

اتفاقاً به یاد دارم که راجع به این مطلب در یکی از همین شب‌های ماه مبارک صحبت می‌کردیم که وقتی انسان امر و حکمی را از ناحیهٔ پروردگار تلقّی می‌کند اصلاً نباید به وجوبش نگاه کند، همین‌که از طرف او آمده است، تمام است! همین. این کار را انجام بده! حالا این کار را از روی الزام انجام بده یا

از روی استحباب و اختیار عدم؟! انسان باید به این مطلب نگاه کند که از طرف او چه آمده است. بله، وقتی که به او بگوید: «تو می‌توانی این کار را هم ترک کنی»، این شخص متوجه می‌شود که اختیار عدم هم در ضمن این مطلوبیت در اینجا هست یعنی اولویت را به آن سمت می‌زند، به خودش نمی‌زند؛ یعنی می‌بیند آیا نسبت به این مسئله از آن‌طرف اولویتی هست یا اولویتی نیست اما باید خودش را درقبال اتیان این عمل علی‌السویه ببیند، چه واجب و چه مستحب، تفاوتی نمی‌کند.

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحمَّد